

داوری، کشاورز، یغمائی

به دنبال انحلال مدارس که به سبک جدید در سالهای ۱۳۱۹ قمری بهمت مرحومان سید مهدی شریف الاطباء و آقا محمود امیر خلیلی و ۱۳۲۷ باکوشش و هزینه شخصی شادروان حشمت الممالک دامغانی در شهر دامغان تأسیس شده بود، در سال ۱۳۳۵ قمری مطابق ۱۲۹۵ شمسی شادروان عبدالحسین ناظم التجار سمنانی مدرسه‌ای را در این شهر تأسیس کرد به نام سعادت ناظمیه که از مدارس بنام آن عصر در منطقه محسوب می‌شد و اثری مطلوب در تعلیم و تربیت فرزندان و ترویج و توسعه فرهنگ این سامان داشته است. شادروان حبیب یغمائی در یادداشت‌های خود می‌نویسد:

«دروسی که در مدرسه ناظمیه دامغان تدریس می‌شد به تحقیق از تحصیلات دبیرستان امروزی برتر بود و این مدرسه بی‌اغراق بر مدارس متوسطه طهران در آن عصر امتیاز داشت. همچنین یادآوری مدیر و معلمین و اداره کنندگان مدرسه نوشته است: «مدیریت مدرسه را عبدالله یاسائی (صدرالادباء زدی) بعهدہ داشت و او در ادبیات فارسی و عربی و فقه و حکمت و منطق مجتهد بود و در علوم جدید استاد و در شعر فارسی استادی کم مانند، زیرا به هر بی و فارسی هم خوب شعر می‌گفت و هم خوب نثر می‌نوشت. علی محمد پیمان یغمائی، احمد تیری و دیگر معلمین آزموده تدریس کلاس‌ها را بعهدہ داشتند. ریاست روحانی شهرستان با مرحوم حاج میرزا رضا شریعتمدار دامغانی و عبدالکریم کسرائی حاکم ادب دوست و ادب پرور شهر بود. این افراد فضیلت پرور در تعظیم مدرسه و تشویق شاگردان هم آهنگی و یکدلی تمام داشتند و در واقع محیطی علمی و ادبی بزرگتر از گنجایش شهری کوچک چون دامغان ایجاد شده بود. برگزیدگان همدرسهای دبستانی بهترین دوستانند و مرا از این سعادت بهره‌مندی تمام بود: دکتر علی سعادت مرحوم، هدایت‌الله داوری (وکیل دادگستری)، علی اصغر کشاورز (وکیل دادگستری)، عبدالله خسروی (دیپلمات مقیم ایتالیا) از آن جمله بودند و هستند.»

بطوری که نوشته شد مدرسه ناظمیه دامغان تأثیر مهمی در آموزش جوانان منطقه داشته و چهره‌هایی نام‌آور را برای جامعه علم و ادب ایران پرورش داد که از جمله شخصیت‌هایی چون داوری - کشاورز - یغمائی بودند که تحت عنوان سه یار دبستانی در این مقاله به شرح گوشه‌هایی از زندگی‌شان می‌پردازیم:



هدایت‌الله داوری فرزند میرزا عبدالجواد در سال ۱۲۷۶ شمسی در روستای زرگرآباد دامغان به دنیا آمد. تحصیلات وی ابتدا در حوزه علمیة دامغان و سپس در مدرسه سعادت ناظمیه ادامه یافت و در این مدرسه با علی‌اصغر کشاورز و حبیب یغمائی هم‌نشین و هم‌درس شد و دوستی‌شان در نهایت صمیمیت بود و بین آنان مطایبات و اخوانیات متعددی مبادله می‌شد. بعنوان مثال یغمائی در مطایبه‌ای خطاب به او گفته است:

ای هدایت ای جوان محترم
ای که بودت یا نبودت مثل هم
(صفحه ۳۴۳ کتاب سرنوشت.)

پدر داوری از عارفان پاکباز و محبوب آن سامان بود و شادروان حبیب یغمائی تحت تأثیر مرگ او منظومه‌ای حکمت آموز سروده و به داوری فرستاده که به غیر از دو بیت آن که در صفحه ۳۴۴ کتاب سرنوشت آمده، در جای دیگر به چاپ نرسیده و نسخه آن را خود وی در دست نداشته که شاید بجا باشد متن آن را از دیوان خطی داوری که نزد تنها دختر عزیزش خانم زهرا داوری و داماد ارجمندش آقای زهره نژاد از صاحب منصبان عالی‌رتبه و بازنشسته آموزش و پرورش، محفوظ است نقل نمائیم.



برای نمودن استواری شعر حبیب یغمائی

در مرگ دوست

که نباشد گریستن را سود
 که همین راه بایدت پیمود
 تو دمی دیر واو زمانی زود
 که بخاک اندرون زهم نگشود
 که نبگست تارش از هم و بود
 هرکه بسینی بزیر چرخ کس بود
 که کشاورز آنچه کشت، درود
 هستی آسان شود که اول بود
 سر دانشوران چنین فرمود
 که پس از رفتش توان بستود
 اهل دل باادب بگفت و شنود
 واقف اندر مقام وجد و سرود
 نه از او هیچگه تنی فرسود
 نه به خوان لئیم دست آلود
 نه ز دارائیش سرور افزود
 هرچه پیش آمدش فراز و فرود
 دل مردم نه، خاک را بشخود
 از زمین بر زمینان بخشود
 در ده اندر سرای گل اندود
 خاک ورزید و هم بخاک غنود
 بر روانش درود بساد درود
 بخش او را و باش از او خشنود

ای پسر رفت اگر پدر مگری
 رفتن خویش را بساز و بدان
 همه باید رویم از پی هم
 هیچ صورت زخاک بسته نشد
 هیچ منسوج روزگار نبات
 درخیم خاک تیره جای کند
 مرگ را زاده ایم و ناموسی است
 نیست بودیم و باز نیست شویم
 جان ما نیست آگه از این راز
 خرم آنکو به دهر چونان زیست
 پدربت بود مردی آزاده
 سالک اندر طریق معنی و عشق
 نه از او هیچگه دلی آزرده
 نه زمسال حرام گنج آکند
 نه ز بی چیزیش توکل کاست
 روی از راه ایزدی بنتافت
 عمر بگذاشت در سر برزگری
 رنج به خود نهاد و هرچه گرفت
 همچو پاکان روزگار بزبست
 آمد از خاک و در نشیمن خاک
 از شناسندگان و راهروان
 بار الها وگر خطائی رفت

و نیز در ماده تاریخ فوت او فرموده:

کز عارفان تربت پاکش درود باد
 بامن سروش گفت بگو (غرق جود باد)

عبدالجواد داوری آن رهرو مقیم
 بگذشت زین جهان و تاریخ فوت او

حبیب یغمائی ۱۳۲۰

داوری پس از فراغت از تحصیل به سال ۱۳۰۰ شمسی بر اثر حوادثی ناچار به ترک دامغان و سکونت در تهران گردید و به مقاله نویسی و خبرنگاری علاقمند شد. مدتی با نصرالله فلسفی مدیر روزنامه حیات جاوید همکاری داشت و به سردبیری آن روزنامه رسید. مدتی هم روزنامه شعله را که صاحب امتیاز آن م. ی. تهرانی زاده بود اداره می کرد. در شهریور ۱۳۰۲ به سمت رئیس بلدیة دامغان منصوب شد. داوری در تشکیلات عدلیة داور بنا به معرفی عبدالله یاسانی مشغول و مدتی در شاهرود و سپس گرگان و بعد سبزوار به کار اشتغال داشت. پس از بیرون آمدن از عدلیه به وکالت دادگستری پرداخت. پس از شهریور ۱۳۲۰ به مخالفان دولت پیوست و امتیاز روزنامه فروزان را گرفت. در حکومت دکتر مصدق از ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ مدیر روزنامه دهقانان بود و در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۳۰ امتیاز روزنامه انتقاد را گرفت. داوری سالها در سمنان و تهران به شغل وکالت دادگستری مشغول و زمانی که اصلاحات ارضی شروع شد. وکالت اصلاحات ارضی را بعهده داشت.

داوری آزاده مردی باصفا و مهربان و فعال و راستگو و نویسنده و شاعر بود. اما قدرت نویسندگی او بر شاعریش می چربید. چون در این مقال سخن از رفتگان است، از جهت آنکه قدرت طبع وی نموده شود، ابیاتی از یک مرثیة او را که در مرگ و ماده تاریخ وفات شاعرة نامی پروین اعتصامی در فروردین ۱۳۲۰ سروده نقل می کنیم:

فروردین است و چرا گلشن شعر افسرده
باغ و بستان و بیابان همه خرم شده لیک
گوئیا باز قضا دسته گلی داده به آب
خاطر اهل ادب کلبه احزان شده است
هر زمان خوشه پروین فلک می بینم
شد چو پروین بشد از دیده بسی پروینم
داوری خواست چو تاریخ و فاتش از طبع

مگر این فصل یکی بلبل معنی مرده
باغ دلهای غریزان همگی پژمرده
یا که تیری زکمانی به نشانی خورده
ور شده فرش زمرد بزیمین گسترده
یاد می آورم از آن مادر پروین مرده
کس بدوران چو من انجم ز فلک نشمرده
شد بدوران غمش گلشن شعر افسرده

۱۳۲۰

داوری در دوم بهمن ۱۳۴۹ در تهران درگذشت و درامامزاده عبدالله به خاک سپرده شد. علی اصغر کشاورز در مرگ اومرثیة ای مؤثر سرود که همراه با یادداشت حبیب یغمائی در شماره بهمن سال ۱۳۴۹ مجله یغما به چاپ رسید و لازم می داند ابیاتی از آنرا در اینجا نقل کند:

کردی تمام را تو عزادار داوری
بسودم جلیس و همدل و همکار داوری
اسال و سال دیگر و پیرار داوری
بودی همیشه یار و مددکار داوری
آثار وجد و حال پدیدار داوری
از وهم و از تزلزل و پندار داوری
خود نیست صحبت از کم و بسیار داوری
اف باد بر طبیعت غدار داوری
مانیز می رویم بناچار داوری

رفتی و سوختی دل اختیار داوری
شش سال با تو بر سربک میز درکلاس
با هم من و تو را چه شب و روزها گذشت
کردی همیشه شاد دل جمع دوستان
بود از لطافت همه را خنده بر لبان
ستوار در عقیده و ایمان ولی بدور
کمتر کسی چو مرگ تو در من اثر گذشت
ماندم من و حبیب زیاران همکلاس
برنامه حیات بدینسان نوشته اند

یغمائی در حاشیة این شعر خطاب به کشاورز گفته بود:

سندۀ هم رفتی ام پیش از تو
که مرا سال بود بیش از تو
اما دیدیم که این پیش گوئی او به حقیقت نیوست، زیرا بطوری که خواهد آمد کشاورز در اردیبهشت ۱۳۵۷ درگذشت، ولی یغمائی در اردیبهشت ۱۳۶۳ دار دنیا را وداع گفت، یعنی درست شش سال بعد. جای تعجب است که در عکس های بازممانده از دوران تحصیلی و جوانی آن دو که از نظر خوانندگان می گذرد، چنین می نماید که کشاورز در سنین بالاتر از یغمائی قرار داشته و در

حاشیه‌عکس دو نفره‌شان کشاورز را در بیست سالگی و یغمائی را در سن ۱۹ سالگی نوشته‌اند، در صورتی که سنین ثبت شده آنان عکس موضوع را ثابت می‌کند.

-۲-

علی‌اصغر کشاورز در سال ۱۳۲۰ قمری در دهکدهٔ مایان شش کیلومتری شرق شهر دامغان متولد شد. پدرش مرحوم حاجی رضاقلی مایانی از اعیان و محترمین آن زمان و از مالکین دهکدهٔ مذکور و دارای خط نیکو و سواد کامل و اطلاعات دینی و تاریخی بود.

کشاورز تحصیلات خود را از مکتب خانهٔ ده شروع و در شهر دامغان در مدرسهٔ موسویه بفرآگیری صرف و نحو عربی ادامه داده و در سال ۱۳۲۲ قمری وارد مدرسهٔ سعادت ناظمیه شد و با آموختن علوم جدید در سال ۱۳۲۸ قمری برای ادامهٔ تحصیل به مشهد عزیمت و در مکتب آخوند خراسانی و مرحوم ادیب نیشابوری علوم قدیمه را تکمیل و در جلسات بحث آزاد مرحوم ادیب نیشابوری شرکت می‌کرد. مباحثات زیادی از این جلسات را در دفتری جداگانه جمع‌آوری نموده است.

کشاورز بنا به سفارش شادروان عبدالله یاسائی در زمان مرحوم علی‌اکبر داور با رتبهٔ قضائی به استخدام عدلیه در آمد و سالها در سمت بازپرس و ریاست دادگستری و دادستانی در شهرهای شاهرود و سبزوار و قوچان و بیرجند و بابل و گرگان انجام وظیفه کرد و پس از چند سال خدمت صادقانه از کار عدلیه فارغ و به وکالت دادگستری در گرگان اشتغال ورزید و برای همیشه در این شهر مقیم شد. کشاورز آزاده مردی مهربان و خلیق و صدیق و راست‌گفتار بود و در بین مردم از محبوبیتی خاص برخوردار و در نطق و خطابهٔ زبان گویا و گیرائی داشت. از مصاحبت با او حظی عظیم حاصل و از محفوظاتش اطلاعاتی علیین و نادر نصیب می‌گردید. حقیر افتخار دارد که چند سال متوالی با این رادمرد شریف و بزرگوار حشر و نشر داشته است. در ملاقاتهایی که با وی در منزل مسکونی بزرگ و با صفایش واقع در کوی کشاورز گرگان، صورت می‌گرفت ساعت‌ها از خاطرات زندگانی مخصوصاً دوران تحصیل در مدرسه ناظمیهٔ دامغان و همکلاسی‌های صمیمی‌اش داوری و یغمائی و معلمینش صدرالادبا یاسائی و پیمان یغمائی سخن می‌گفت که بازگوئی جزئیات آن موجب اطالۀ بیش از حد کلام خواهد شد. همچنین از انجمن ادبی دامغان که در آن عصر مجعمی از فضلا و شعرا و محیطی مؤثر برای پرورش ذوق و استعداد جوانان بوده، به خوبی یاد می‌کرد.

کشاورز اشعار و نامه‌های متعددی از حبیب یغمائی در دست داشت که مربوط به دورهٔ اقامت و تحصیل حبیب در دامغان و روزگاران بعدی بوده و منحصر به فرد می‌نمود و حتی شخص یغمائی نسخه‌های آنها را نداشت و در جایی هم چاپ نشده است و فقط نسخهٔ یک نمونه از اشعار آن در دیوان عشقی چاپ مشیر سلیمی با مطلع:

ای خلیل بزرگوار نجیب به فدای تو باد جان حبیب

اشتهاها بنام عشقی بچاپ رسیده که نسخهٔ محفوظ نزد مرحوم کشاورز جنبهٔ مطایبهٔ بیشتری داشته و بعضی از ابیات آن با متن مزبور متفاوت بود. کشاورز با عده‌ای از رجال و دانشمندان و ادبا و شعرا معاشرت و مکاتبه داشت. مطایباتی شیرین با مرحومان ذبیح‌الله ناصح، پیمان یغمائی، ابراهیم صهبا شاعر نامی و همچنین هدایت‌الله داوری و حبیب یغمائی یاران دبستانی از خود بیادگار گذاشت. مخصوصاً نامه‌های یغمائی خطاب به او از شیرینی و طنز و حلاوت و لطف خاصی برخوردار بود، مثلاً کشاورز کتاب صد دروازه را تألیف و جهت چاپ به یغمائی سپرد، نامه‌ای به کشاورز نوشته با این مضمون:

«عکس خودت را با آن قیافهٔ نحس و... در کتاب گذشته‌ای، آن را چاپ می‌کنم و آبرویت را

می‌برم...»

کتاب صد دروازه (در موضوع تاریخ و جغرافیای دامغان) بنحوی بسیار نفیس و زیبا بهمت یغمائی

و برادر دانشمندش اقبال یغمائی به چاپ رسید و مورد استقبال عموم واقع شد و در مدتی کوتاه نایاب گردید. مقدمه کتاب بقلم حبیب یغمائی است که در آن برعکس نامه یاد شده از کشاورز تجلیلی شایسته و کامل بعمل آورده و این مقدمه از نوشته‌های بسیار مؤثر و شیرین شادروان یغمائی محسوب می‌شود. ضمناً این تألیف تنها یادگار چاپی از آثار شادروان کشاورز است که اخیراً با کوشش دختر فاضله‌اش خانم طاهره کشاورز و پسر دانشمندش مجید کشاورز در سلسله انتشارات هیرمند تجدید چاپ شده و مشتاقان را به فیض رسانده است.

مجید کشاورز در نویسندگی و شاعری مشهور بود و بنا به نوشته دختر ارجمندش سه دفتر شعر از او به یادگار مانده که شامل: ۱- غزل و قصیده ۲- مکاتبه و مشاعره با شعرا و دوستان ۳- مرثیاتی که بیشتر اشعار آن راجع به رشادت و جانبازی سرور آزادگان و شهیدان حضرت امام حسین (ع) است که کشاورز عقیده و ارادتی خاص به آن حضرت داشت و سعی می‌کرد همه ساله در مراسم سوگواری آن امام همام که در دامغان و روستاهای آن مخصوصاً میان زادگاه او بطریقی خاص برگزار می‌شود شرکت کند. می‌گفت مراسم محرم خیلی از شهرها را دیده‌ام، ولی مراسم دامغان از خیلی جهات بی‌نظیر و نمونه است. بطوری که می‌فرمود، هر سال مرثیه‌ای در عزا و ماتم آن حضرت سروده و از آثارش تنها همان مرثیه‌ها را قابل یادآوری می‌دانست. کشاورز در مقدمه مجموعه اشعار خود که نزد فرزند برومندش طاهره خانم محفوظ است می‌نویسد:

«بیاد دارم از سن چهارده سالگی چیزی به شکل شعر می‌ساختم و اصرار داشتم آنرا برای اشخاص بخوانم، ولی برور زمان دریافتم که هرچه موزون است شعر نیست، شعر الهامی است که به پیغمبران شعر می‌رسد و اغلب کسانی که چنین کاری می‌کنند اگر هم نقص بدیعی و عروضی نداشته باشد، شاعر محسوب نمی‌شوند. (مانند من)، هر قدر قدرت شعر شناسیم بیشتر شد به آنچه می‌توانستم تنظیم کنم بدین تر شدم، ولی با این وصف حس خودخواهی و حُب حیات که هرکس دارد و من هم دارم مانع از آن گردید که دست از این کار بشویم و همین احساس مرا واداشت که آنچه نظم کرده‌ام بنویسم.»

اشعار و مقالات زیادی از کشاورز در مجلات ادبی ارمغان و یغما به چاپ رسیده، ولی قدرت نویسندگی او به مراتب بر شاعریش برتری داشت. سلسله مقالاتی از شادروان حسین نواب در یغما به چاپ می‌رسید تحت عنوان اصلاح و تغییر خط. راجع به یکی از مطالب این مقالات در شماره ۱۳۴۵، جوابی مستدل و متین به موضوع داده بود که در شماره دیمه سال ۴۵ مجله مزبور به چاپ رسید و از نوشته‌های پرارزش او می‌باشد.

اشعاری از کشاورز با خط خودش نزد اینجانب است که در ملاقاتهای حضوری و یا همراه نامه‌هایش به حقیر داده که دارای مضمون‌هایی بدیع و از استحکام شعری برخوردار است. مخصوصاً مثنوی در وصف گردکوه دامغان بطلع:

بنود شبی نیر و رخسند ماه کرده افق بر سر نیلی کلاه

که در کتاب صد دروازه بچاپ رسیده و می‌گفت ملک الشعراء بهار وصف دماوند را فرموده و من هم در این شعر گردکوه خودمان را توصیف کرده‌ام و خوشحالم که خوب از آب درآمده است. آثار کشاورز همه خالی از اغراق‌های شاعرانه بوده و کلاً واقعیات را بنظم کشیده و حتی طنزگویی‌هایش مضمون‌های حکیمانه و عبرت آموز دارد. بعنوان نمونه ابیات زیر:

لعبتی دیدم بروی پیرهن بسته زنجیر طلائی بر کمر

گفتم این زنجیر برگو بهر چیست؟ ای که رویت هست چون قرص قمر

گفتم همره دارم این زنجیر تا بر سر آخور بیندم مرد حر

کشاورز در اردیبهشت ۱۳۵۷ دار دنیا را وداع و به جهان جاودانی شتافت و ارادتمندان خود را در اندوه و ماتم غرقه ساخت، مزارش در امام زاده عبدالله گرگان و از جمله یادگارهای او، دختر ارجمند و دانشمندش خانم طاهره کشاورز است که در زنده نگاه داشتن نام پدر کوشش فراوان دارد. از جمله چاپ

دیوان اشعار وی که خود تشویق به جمع آوری آن کرده، از اهداف اصلی مشارالیه می‌باشد و امید است به پایمردی یکی از ناشران این امر تحقق یابد. انشاءالله.

پس از درگذشت آن شادروان مختصری از شرح حال و مرثیه‌اش توأم با ماده تاریخ بمطلع:

دریغا کشاورز نیکو خصال همان مرد دانا دل بی‌مثال

همراه با عکس او به مجلهٔ ارمغان فرستادم که در شمارهٔ شهریور سال ۱۳۵۷ با حذف و اضافه‌ای نابجا (بمناسبت اوضاع روز) بچاپ رسیده است. چون در مجلهٔ راهنمای کتاب و آینده ذکر خیری از آن بزرگ مرد بمیان نیامده، در جستجو بودم که با توسل به یادداشت‌های وی و مطایبات و نامه‌های دوستانش مخصوصاً حبیب یغمائی که تعدادی از آنها را در حضورش دیده بودم، مقاله‌ای متنوع تهیه و تقدیم دارم، ولی ضمن مکاتبه، خانم طاهرهٔ کشاورز چنین پاسخ داد که پس از فوت پدر، آقای حبیب یغمائی کتبا خواست که یادداشت‌ها و مکاتبات کشاورز و دوستان را برایش بفرستد تا در مجموعه‌ای بچاپ برسد، و ایشان نیز چنین می‌کند، ولی با تعطیلی مجلهٔ یغما معلوم نشد که این یادگارهای ارجمند چه شد و آیا در بین یادداشت‌ها و اوراق بازمانده از جیب موجود است یا از میان رفته؟ خدا عالم است، اما نویسنده افسوس دارد از اینکه چرا آن نامه‌ها و یادداشت‌ها را از طریق شادروان کشاورز در اختیار نگرفته، زیرا تصور می‌کند چنانچه چنین خواسته‌ای مطرح می‌شد، دریغ نمی‌داشتند. همچنانکه حدود هشت دوره مجلات سالهای ۱۱ الی ۱۸ یغمای خود را داوطلبانه به حقیر بخشیدند. آن چه بیش از همه اهمیت داشت همانا اشعار و نامه‌های حبیب یغمائی و هدایت‌الله داوری و سایرین است که حسرت آن را در دل دارم. خداوند تعالی آن سه دوست بزرگوار را غریق رحمت بگرداند. انشاءالله.

-۳-

اما دربارهٔ حبیب یغمائی سخن بسیار گفته‌اند و من هم در شمارهٔ ۴ و ۵ سال ۱۳۶۳ مجلهٔ آینده شرحی نوشتم، ولی از خاطرات خود با آن شادروان مطلبی نوشتم. اینک سطوری را به این امر اختصاص می‌دهم:

نام حبیب یغمائی از دوران طفولیت و دانش آموزی برای همهٔ ایرانیانی که حداقل در پنجاه سال اخیر با درس و کتاب و مجلات سروکار داشته‌اند، نامی آشنا بوده و هست و طبیعتاً حقیر نیز از این فیض عظیم برخوردار شده‌ام، زیرا نه تنها اشعار حکیمانه‌اش در کتب درسی ابتدائی برایم الهام بخش بوده، بلکه چاپ یکی از عکس‌های او در کتاب جغرافیای تاریخی دامغان تألیف دانشمندگرامی اقبال یغمائی بسال ۱۳۲۷ و وجود این کتاب در خانهٔ ما، هنگام تورق آن، با دیدن عکس بسیارجالب یغمائی (که در شمارهٔ فروردین - خرداد سال ۶۴ آینده بچاپ داده‌ام)، مهروی را در در قلمب جای داد، تا زمانی که خود با مجله و کتاب رابطه‌ای نزدیک پیدا کردم. بهرحال ارتباط این بنده با یغمائی و مجلهٔ یغما از سال ۱۳۴۵ با ارسال مقاله‌ای تحت عنوان «گردکوه» (گنبدان دژ) دامغان، مندرج در شمارهٔ آذر ماه سال نوزدهم شروع شد که چاپ آن مورد توجه و عنایت علاقمندان واقع گردید و در این مورد مرحوم یغمائی ضمن نامه‌ای موضوع را یادآوری و حقیر را به نوشتن مقالاتی این چنین تشویق فرمود. بنده این سعادت را داشتم که چند بار در دفتر مجلهٔ یغما بحضورش شرفیاب شدم و از محبت و راهنمایی‌های پدرانه‌اش برخوردار گشتم. اولین بار که به خدمتش رسیدم و خود را معرفی کردم، کم سن و سال بودن حقیر (۲۲ سالگی) برایش غیرمنتظره بود و فرمود: «هرگز تصور نمی‌کردم اینقدر جوان باشی».

خواهشمندیم حق اشتراک را هرچه زودتر مرحمت کنید